

مراود طاعت و ریاضت ایله مستعد حاصل انک مستور شدون عشق الهی تک
صوفی زیاده صعوبت اوزون ابر و کن بیان در در آفت و زینک احتیاج
چه حزن خوردیم و جان دادیم انک رضایک لطافت و رنگینا نه قان بیک
و نه جان و در اول صوفی حلاوت زیاده شقت لک روک چو قشقت دست و او
اول در قلم جان سبازان زد چون که نشن اولاد و مردی اول جان سباز اولاد
درم اوردی مراد بود که چون مرشد اولوی ریاضت و عشقت اول حب که تک اصلا
سعی ایلی نظر بر عشقه قویق و بین دولت شاهت نظر قویق قریب سی
و شک و اولی می اوزون در پنج کام دل کا قضاک قال تختی آن زد
فکک که کلمه مرادی و زیر ارجعتی از زمان اوردی صوفی حصول مراد بولدی عالی
شعبه شاک مظهر فرنجی کلمک و دین منصور مظهر شکت لو مکله و و تک
شیخای منصور شیخ بهادر معنا سنده در کجوز بی در پیش فکله یز ابر بهاران زد
که انک در پیش خودی بهادر بولدی اوزون خدمت اوردی صوفی انک شیخای بیکسوی
تسخیر اوردی اوزان شک عشق که جام می بوست او سترقت شد اول سعادت و نام
جام ای انک العود مشرف اولوی زمانه سافرش ای بیاد صک آن زد و زما
سور سافری شراب نوش ای بیجی ارک مشوقه اوردی صوفی نوشی اثری معنای
ظاهر ای اوزون مراد پادشاه شراب نوشی مکشون اولالون عالم شرف و وفه
در متری و یکور معنای صوفی ای اوزون مراد پاکشای صفت عشق کوشش ای لرون صوفی
عالم عالی عشق اولوی دیگر در پیشیه زرافشا نشین آن روز بیدر شد انک
زرافشان قیصند فظ اول کون بیلور اوی که چون خورشید اوج سوز دهنها
سوزان زد که بیلور شوی نور شیدایی پاکوز کند و شیخ که اوردی
بعین شیخ ده هزاران و افع اولمش در سواران بر مراد منصور پادشاه شیخ

زرد روی در مراد
مستور شد

جوهر صوفی

و سخاوت

و سخاوت ایله مع در دو آدم عشر و ملک او عجزه از لطف حق ای دل
ای دل ایلیک لطیفدن انک عمر و ملک دو امنی هست یعنی بنون او مری عی
ایله که چرخ این سبکزه دولت بیدور بود کا ران زد و زما چرخ بود دولت
سکسن روز کار کرده در اوردی بوسوز نقاشی اولاد و مراد منصور
که در آیت منصور پادشاه رسید که منصور پادشاه که سبکی علی مرشد
نویز قیق و پادشاه بهر دو ماه رسید فتح و شکارت نویز میهر و ماهه شیخ
منصور بونک نام پادشاه اولاد اولوی در پیش در مجال تحت زردی نظر قیق
آینه احت تحت جمال غیر بنون نساب اوردی مجال عدل بنویز و آینه
رسیده پادشاه یک کمال عدلی شکل سبکی که فریاده ابریشی مراد منصور نام
پادشاه و صوفی اوزون منصور و مظهر اولوغن بیان در شهر دوز خوش اوزون
زنگه که گاه آمد ملک خودی خوش دور اورد که گاه کلدی جهان بیکام و آینه
شود که شاه رسیده جهان خودی کوکل مرادی ایله اولور که پادشاه ابریشی مراد
پادشاه یک سعادت ایله مشهور کلد و کن بیان در زما طمان نظر بر این زمان شد
ایچین مظهر طریق دن بوزمان ایمن اولور که قرار اولور اول و اول و اول
دل و حکمت نظر بر ای کون اولی ابریشی یعنی دل و اول و اول و اول و اول
کلدی هر چه میسر بر ختم بر اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول
در غم زلفه چاه بر اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول
منصور پادشاه دولت و سعادت استر که لر دار ابریشی بوسوز که کوره
کانت صوفی و جهان شکل شکل ملوک شکل لود قال فعل اوصاف قی قی
بکوز سوز که متهوی بدین نسان رسید ای یا سون که در دنیا دخلی مظهری
دین پناه و صف ترکی در پادشاهی شهری پر شیشه عشق در عالمک اعلا هنر

منصور صفای

منصور صفای

زاد خداوند

عبد رمانه